

بررسی ویژگی‌های دستوری نفثه المصدور

عاطفه خدایی^۱

استاد همکار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مجازی، جامعه المصطفی العالمیه قم، قم، ایران

چکیده

نوشتار حاضر، تحقیقی کوتاه در بررسی ویژگی‌های دستوری نفثه‌المصدور اثر محمد زیدری نسوی است. هدف از نگارش این متن، بررسی سبکی این کتاب از حیث ویژگی‌های دستوری است که منجر به آفرینش نثری با ویژگی‌های نثر فنی شده است. نویسنده نفثه‌المصدور که از منشیان دربار خوارزمشاهی است با بهره‌گیری از شگردهای دستوری چون شگرد تکرار، کاربرد فراوان جملات معترضه، استفاده از حشو و استفاده از صفات مرکب سعی در طولانی‌تر کردن جملات و افزودن پیچیدگی‌های متن داشته است. این از مختصات نثر فنی و از وجوه مشترک این نوع از نثر با نثر مصنوع و متکلف است. این موضوع غیر از استفاده‌ی نویسنده از صنایع بلاغی است که معمولاً در بررسی ویژگی‌های سبکی آثار متکلف به آنها توجه می‌شود. همه این روش‌ها، استفاده متعمدانه، از ویژگی‌هایی است که نویسنده برای مصنوع کردن و پیچیدگی متن از آنها بهره جسته است.

کلیدواژه‌ها: ویژگی‌های دستوری، نفثه المصدور، ویژگی‌های فنی، حشو.

^۱ Email: A.khadayi@mou.ir

مقدمه

نفثه المصدور از جمله کتاب‌های تاریخی قرن هفتم هجری است که به سبکی مصنوع و متکلف توسط «شهاب الدین محمد خرنذزی زیدری نسوی» نوشته شده است تا شرحی بر وقایع تاریخی زمان حمله مغول به ایران باشد. زیدری نسوی منشی دربار سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه است و از دیدگاه یک منشی و دبیر به نگارش تاریخ دست زده است. او این کتاب را در روزگار دربه‌دروی و خانه به‌دوشی، در سال ۶۳۲(ه.ق) نوشته است زیرا بنا به گفته علامه قزوینی، تالیف کتاب به تصریح مولف، چهار سال پس از قتل سلطان خوارزمشاه بوده و کشته شدن این سلطان به تصریح همان مولف در سال ۶۲۸(ه.ق) اتفاق افتاده است. نسوی در این کتاب، سال‌های آخر عمر سلطان خوارزمشاهیان را ذکر کرده، با سوز و گداز از مرگ وی یاد می‌کند. وی در این میان از مصائب و سختی‌هایی که خود در این سال‌ها متحمل شده، نیز سخن می‌گوید. «نفثه‌المصدور به معنی خلطی که از سینه‌ی صاحب درد بیرون آید(مجازاً غصه و درد دل) در حقیقت رساله‌ای است که نسوی آن را در شرح پایان کار جلال‌الدین خطاب به یکی از بزرگان دوره‌ی خود نوشته است.» (شمیسا، ۱۳۷۸، ص ۱۴۲)

این کتاب، واگویی‌های دل‌دردمند نویسنده‌ای سیه‌روز است که در دوران تازش مغولان به ایران، نثری را به رشته تحریر درآورده که علاوه بر ارزش عاطفی و احساسی، به واسطه بهره‌گیری بجا از صنایع و آرایه‌های ادبی، زیبا و شاعرانه است و از شاهکارهای بدیع نثر فنی و از نمونه‌های عالی نثر مصنوع و منشیانه نیمه اول قرن هفتم محسوب می‌شود. در کنار ارزش تاریخی، این متن از ارزش ادبی و سبک‌شناسی بالایی نیز برخوردار است.

بهار در کتاب سبک‌شناسی خود، این رساله را از حیث شیوه و سبک، به همان شیوه‌ی معاصرین می‌داند. نفثه‌المصدور «در استعمال الفاظ و جمله‌های کهنه و آوردن افعال قدیمی، بیشتر از همگان توجه داشته و از هر حیث با نثر ابوالمعالی برابر است.» (بهار، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۸)

نثر مصنوع و فنی

همان‌گونه که ذکر شد، سبک نوشتاری نفثه‌المصدور، نثر فنی آمیخته با نثر مصنوع و متکلف منشیانه است. «در نثر فارسی از نیمه دوم قرن پنجم هجری، مقدمات تحولی پدید آمد که از آغاز قرن ششم سبک نثر را از مرسل به فنی مبدل ساخت ... و در پایان قرن هفتم به سبک متکلف و مصنوع پیوست.» (خطیبی، ۱۳۷۵: ۱۳۹) از ویژگی‌های این سبک میتوان به کثرت مترادفات، رعایت سجع و تناسبات لفظی، استفاده فراوان از تعبیرات و کلمات عربی، استفاده از آرایه‌های ادبی مختلف

مانند ایهام، تشبیه استعاره و... اشاره کرد. در بسیاری از نثرهای این دوره از جمله «مرزبان نامه» و «جهانگشا» ویژگی‌های بارز نثر فنی و متکلف دیده می‌شود.

اما در این میان آنچه کمتر مورد توجه بوده است، استفاده ویژه این مؤلفان از توان بالقوه دستور زبان فارسی و نیز ویژگی‌های مخصوص به نحو عربی برای متکلف کردن متن است. این نویسندگان که در اینجا قصد پرداختن به اثر یکی از آنها را داریم، با استفاده از برخی ویژگی‌های دستوری خاص عربی یا فارسی سعی در طولانی تر کردن متن که در نتیجه متن را متکلف و مصنوع نیز کرده است. به‌طور کلی ویژگی‌های متون مصنوع و متکلف را می‌توان در سه زیر شاخه مورد بررسی قرار داد:

۱- ویژگی‌های معناشناسانه: مانند استفاده از مترادفات، متضادها یا کاربرد ایهام‌هایی که به قول زبان‌شناسان هم نویسه است؛ مثلاً شانه هم در معنای قسمتی از بدن و هم در معنای یک وسیله‌ی آرایشی و بطور کلی تمامی روش‌هایی که در حوزه‌ی معناشناسی قابل طرح است.

۲- ویژگی‌های بلاغی: که شامل استفاده از انواع صنایع لفظی یا معنوی می‌شود. می‌توان گفت در این متون کاربرد صنایع لفظی از آنجایی که بار موسیقایی کلام را بالا برده و نثر را شاعرانه می‌کند، بیشتر است.

۳- ویژگی‌های دستوری: در کتاب‌هایی که تحت عنوان دستور تاریخی یا سبک‌شناسی نوشته شده است، به برخی از ویژگی‌های دستوری متعلق به یک سبک یا دوره‌ی ادبی خاص پرداخته شده، اما منظور ما در این مقاله بررسی ویژگی‌های خاص دستوری این کتاب نیست. بلکه توجه به ویژگی‌هایی است که از رهگذر آنها نویسنده میل به مغلط‌گویی و تکلف‌پردازی را ارضا کرده است؛ یعنی روش‌های دستوری که نویسنده با کمک گرفتن از آنها، متن را مصنوع تر کرده است.

ویژگی‌های دستوری موثر در نثر مصنوع نقشه‌المصدر:

در این بخش به بررسی ویژگی‌هایی خواهیم پرداخت که اساس دستوری جمله‌های مصنوع نقشه‌المصدر را تشکیل داده‌اند.

کاربرد فراوان جملات معترضه:

این ویژگی سبب طولانی شدن جملات و سردرگمی معنا می‌شود. این کاربرد را می‌توان بخشی از اطناط در نظر گرفت که از مختصات مهم نثر فنی است. در حقیقت اطناط «به نثر فارسی امکان

داد تا به آسانی و به فراوانی، دیگر مختصات فنی را بپذیرد و به کار برد.» (خطیبی، ۱۳۷۵، ص ۱۴۵)
 جملات معترضه را می‌توان اطناب در سطح جمله محسوب کرد.

محقیقتی که نثر نفثه‌المصدر را بررسی کرده‌اند، همگی بر این باورند که وجود جمله‌های معترضه یکی از نکات جالب توجه و چشمگیر این متن است. یزدگردی؛ مصحح نفثه‌المصدر در مقدمه می‌نویسد: «در سبب انشا و ایراد اینگونه جمل دو عامل مهم می‌توان برشمرد، یکی ولع نویسنده در تزیین و تلمیح کلام به آوردن آیات و احادیث و امثال و اشعار عربی و فارسی و استشهاد بدانها، به صورت رکن فرعی جمله و حشو و دیگر اصرار وی در مراعات سجع و موازنه و قرینه‌سازی که این خود موجب می‌آید تا قرینه‌های دوم سجع فاقد ارزش معنوی گردد و کلام به اطناب گراید.» (یزدگردی، مقدمه مصحح نفثه‌المصدر) لازم به ذکر است که گاه همین جمله‌های معترضه متن را چنان ناهموار و متکلف می‌کند که خواننده ناچار از خوانش چندباره‌ی متن است. برای نمونه به جملات زیر دقت کنید:

«خواسته ام که از شکایت بخت افتان و خیزان... فصلی چند بنویسم.» (یزدیری نسوی، ۱۳۷۰: ۴)

اما نویسنده جملات زیر را در دل همین جمله ی ساده جا داده است:

«خواسته ام که از شکایت بخت افتان و خیزان که هرگز کام مراد شیرین نکرد تا هزار شربت ناخوش مذاق در پی نداد، و سهمی از اقسام آرزو نصیب دل نگردانید که هزار تیر مصائب بر جگر نرسانید، فصلی چند بنویسم.» (همان: ۲۱)

«و حوالی گنجه بافواج کفار مواج، سفری که عقل به هزار فرسنگ از آن دور بود ارتکاب کردم و از خطری که دل بدان یار نبود، اجتناب ننمود» (همان: ۲۴)

«از خوف آنکه دیدار قوم با قیامت افتد، ملتهب، پاپی اجازت انصراف - و اگرچه عقل از ان انحراف می نمود - و دستوری اعادت - و هر چند سعادت از آن بهزار فرسنگ بود میجستم» (همان: ۳۴)

«و چنان از جان و جهان - تا به آب و نان چه رسد - سیر گشته» (همان: ۵۷)

«خانه به کالای کسان - که از مروت دور است - آراسته کرد و خزینه بمال بیکسان - که در مذهب قنوت محظور است - مالامال گردانید» (همان: ۶۱)

- گاه نویسنده از شعر (مصرعی از یک بیت، عربی یا فارسی) به صورت جمله‌ی معترضه استفاده می‌کند. هدف از این استعمال تایید و تاکید معنی است:

«و از آنچه احناء ضلوع بر او منطوی است و دل بجان آمده بر او حاوی (ع) - وان کاین همه غم درو بود یکدل نیست - دل پردازی واجب بینم.» (همان: ۴)

«پیش‌نهادی که داشتیم (ع) - هیهات تضرب فی حدید بارد^۱ - روی بازپس نهادم.» (همان، ص ۷۳)

«اما در این حال که حادثه حدیث عداوتهای قدیم از ضمایر بیرون کرده (ع) - عند الشدائد تذهب الاحقاد^۲ -

کجا در حساب بود.» (همان: ۸۴)

و نیز ص ۱۴ و ص ۷۱ و ۷۲

- گاه نیز از آیه، حدیث، مثل یا عبارت عربی در شکل جمله‌ی معترضه استفاده می‌شود که باز هم برای تاکید و تایید معانی قبل است. به نونه‌های زیر توجه کنید:

«به موجبی که در مقدمه تقدیر رفته است، وحبک الشی یعمی و یصم^۳، دو سه تیر.....» (همان:

۷۲)

«و منزلی چون عقبه پرگری، «و ما ادریک ما العقبه»^۴، در پیش.» (همان: ۱۰۵ و ۱۰۶)

«اگر دندان از آنکه در بن دندان نمی‌روم، برنتوانم کند، و کل مسیر لما خلق فیهِ^۵، دندان بر

صبر نهم.» (همان: ۱۲۰)

و نیز ص ۵۹

استفاده از حروف اضافه در معنای غیر اصلی و نیز در افعال مرکب و پیشوندی:

«چون از الموت، چنانکه همانا استماع فرموده با قزوین اتفاق معاودت افتاد.» (همان: ۹) معاودت

با به جای معاودت به^۱.

«تا در رمضان سنه ٤ ثمان و عشرین و ستمائه بحدود اخلاط مقام افتاد» (همان، ص ۲۷) «به به»

جای در.

و من بنده اگرچه در اوایل آن اتفاق بعراق بودم..» (همان: ۲۸) «به به» جای در.

«از خوف آنکه دیدار قوم با قیامت افتد» (همان، ص ۳۴) ...به قیامت افتد.

۱. هیهات آهن سرد می‌کوبی

به هنگام سختی و تنگی، کینه‌ها و دشمنی‌های دیرینه از میان می‌رود. ۲

۳. دوست داشتن تو چیزی را (تورا) کور و کر گرداند.

۴. و تو چه دانی که چه عقبه است.

۵. هر کس برای آنچه آفریده شده، ساخته و آماده است.

«شرح حال تن مهجور و دل مهجور با سر گیریم» (همان، ص ۴۸) با سر گیریم به جای از سر گیریم.

«با سر قصه ی خویش رویم» (همان، ص ۵۱) ... به جای به سر قصه ی خویش رویم.
«مرگ را با همه ناخوشی با دل خوش کرده» (همان، ص ۵۳) به جای به دل خوش کرده.
و نیز استفاده از "بازین همه" به جای "با این همه" که موارد استعمال متعددی در متن دارد.^۲
به نمونه‌های زیر توجه کنید:

«بازین همه که قالب نیم خسته از کشتی امل بر لوحی شکسته مانده است...» (همان، ص ۱۳)

«بازین همه که از غایت احتراز رعایت ایجاز کردم...» (همان، ص ۱۱۰)

و نیز ص ۸۴

گاه این کاربرد شکل حشو یافته و نیاز به آمدن این پیشوند نبوده است و رعایت سجع و تناسب لفظی او را به این کاربرد دستوری رهنمون شده است، که این استفاده دقیقاً به مصنوع کردن و رعایت سجع کمک کرده است.

«دور روزگار دردی درد در داده.» (همان، ص ۵)

دادن به تنهایی افاده ی مقصود میکرد و آوردن پیشوند در برای رعایت تناسب با درد و دور درد بوده است.

«بر این منوال رسنی فراخ فرا امل داده، و ازین نمط میدانی دراز فرا پیش امید نهاده.» (همان، ص ۷۳)

استفاده از حشو:

اگرچه این مورد قابلیت طرح در معنا شناسی را هم دارد.
«از دوائر دور شدید بدوار الرأس مبتلی شده است.» دوار به تنهایی به معنای سرگیجه است و آوردن الراس برای آن به قول قدما حشو قبیح محسوب میشود.

استفاده از صفات مرکب:

این ویژگی نیز سبب طولانی‌تر شدن جملات می‌شود:
بروق غمام بصر ربای "یکاد البرق یخطف ابصارهم" به بریق حسام سر ربای.... «(همان، ص ۱)
«جمعی خران خام کار در کار رفته» (همان، ص ۲۷)
گاه این توصیفات با یک جمله ی عربی همراه است:

«چون درخت دوزخیان سربار آورده، طلعه‌ها کأنه رؤس الشیاطین» (همان، ص ۱)
«و آن مور حرصان مار سیرت...» (همان، ص ۴۱)
«اجل دو اسپه در پی، عَقاب عَقاب در شتاب، و مجلس اعلی در شراب، نهنگ جان شکر در
آهنگ، و ایشان در نوا و آهنگ» (همان، ص ۴۰)
«عوانی به حدکمال نه عوان بین ذلک گشته» (همان، ص ۷۷)
وگاه بدون حالت اضافه و در حالت تشبیه به کار رفته اند:
«خطی چون دستگاه کفشکرا ن پریشان، عبارتی چون هذیان محموم نامفهوم.» (همان،
ص ۱۴)

استفاده از پیشوندها و واژه های مرکب در معانی مختلف

پیشوندهای مختلفی در افعال مورد استفاده در این متن به کار رفته است که از آن میان می‌توان
به در، فرا، فرو، بر و باز اشاره کرد. برای بعضی از این پیشوندها شواهدی ارائه می‌شود.
- بر^۳:

« چون خاک راه بیاد ضیاع برداد.» (همان، ص ۷)
« سور و باروی ملت..... به باد بر دادند.» (همان، ص ۴۵)
- فرا^۴:

« آن شب هم آنجا فراساختم، چهارپا و قماش به صحرا فرا گذاشته» (همان، ص ۲۰)
« راستی با خویش سر فرا بسته بودم.» (همان، ص ۱۲)
« مصلحت کلی فرا آب داد.» (همان، ص ۴۹)
- فرو^۵:

« طرفی از معاملت روزگار..... فروخوان.» (همان، ص ۷)
« (نفس) در مجاری حلق فرو مرده بود.» (همان، ص ۳۳)
«چنان فرو گرفته بودند که نظر با همه حدت از آن سوی حلقه گذر نیافتی.» (همان، ص ۴۲)
گاه این هنرمندی، در استفاده از تکیه واژه ها و به عبارتی استفاده از ویژگی های زیر زنجیری
زبان است:

«از آنگاه باز که که فتنه از خواب سر برداشته، هزاران سر برداشته.» (همان، ص ۱)
«بلا لک آبخورده تا خونخوار شده، خون خوار شده» (همان، ص ۲)
«از آن روز باز که شغل منصب بر او قرار یافته است، قرار نیافته است» (همان، ص ۱۷)

«بشیی حیض نادیده و بالغی بمردی نارسیده، رسیده بود.» (همان، ص ۳۸)

کاربرد بدل:

«تا قاطع ارحام حیات، یعنی سیف، در کار آمده» (همان، ص ۲)
«ازین صدر نشین دلگیری یعنی اندوه...» (همان، ص ۳)
«و من بنده اگرچه در آن اتفاق به عراق بودم و بآخر رسیدم..» (همان، ص ۲۸)
«و حاصل من بنده...» (همان، ص ۸۳)

استفاده از تکرار ساخت نحوی:

«آب رویش در سیاه روییست. زبان بریدنش شرط گویایست.» در این دو جمله ساخت نحوی یکسان است:

مضاف (آب) + مضاف الیه (رو) + ضمیر (ش) + مسند (در سیاه رویی) + فعل اسنادی (است)
مضاف (زبان) + مضاف الیه (بریدن) + ضمیر (ش) + مسند (شرط گویایی) + فعل اسنادی (است)
ساختار نحوی دو جمله بعد نیز مانند هم است:

«آب دهانیست که سخن نگاه نمیدارد سیاه کامیست که آنچه گفت بباشد.» (همان، ص ۴)
«در دل سر مویی نه که تیر جزمی از آسیب زمانه بدو نرسیده است و در تن سر انگشتی نه که چرخ از گشاد محنت نخورده» (همان، ص ۷)
«نه هر سنگ که از بدخشان خیزد گوهر است، و نه هر نی که در مصر روید نی شکر است» (همان، ص ۱۵)

«سرود رود درود سلطنت او میداد و او غافل، آغانی مغانی بر مثال و مثنای مرثیه ی جهانبانی او میداد و او بیخبر» (همان، ص ۱۸)

«آفتاب بود که جهان تاریک را روشن کرد پس به غروب محبوب شد. نی سحاب بود که خشکسال فتنه ی زمین را سیراب گردانید پس بساط درنوردید» (همان، ص ۴۷)

«سدّ یا جوج تاتار گشاده گشت و اسکندر نی. در خیبر کفار بسته شد و حیدر نی. روباه بیشه ی شیر گرفت و شیر عرین نی. دیو بر تخت سلیمان نشست و انگشتین عرین نی» (همان، ص ۵۰)

همان گونه که مشاهده می کنید، همه ی این جملات از لحاظ ادبی در گروه تکرارهایی قرار می گیرند که موسیقی درونی متن را افزایش می دهد. در صنایع بدیع سنتی، این جملات دارای سجع

هستند که از نکات بارز نثرهای قرن هفتم (موزون، فنی یا مصنوع) و به‌ویژه، نفثه‌المصدر است. البته در این تحقیق فقط به شکل دستوری و قرینه سازی متنی این جملات توجه شده است.

استفاده از جملات طولانی :

این جملات طولانی گاه بی ارتباط به هم است و نویسنده فقط برای طولانی ساختن جملات از آن بهره جسته است

«حرامیان جهت آن حرام ریزه در مکانن عقاب چون عقاب گرسنه دهان گشاده و صعالیک بطمع آن خواسته از شاهین پرواز و از شیر زهره فراخواسته و چون هنوز سعادت ریزه ای که پیر و بال آن میپریدم نه چنین که هست بیجان بود....» (همان: ۱۱)

در ادامه ی این جملات هم، باز به یک جمله ی خبری جدید بر نخواهیم خورد. گاه در این جملات طولانی میان فاعل و مفعول، فاصله می‌افتد و جمله با وجود جملات معترضه کمی دراز می‌شود.

« نبذی از وقایع خویش که - آسیبی از آن ارکان رضوی و ثهلان را از جای بردارد و نهیبی از آن کره باوقار زمین را بیقرار گرداند - بر قلم ران.» (همان، ص ۷)

گاه علاوه بر طولانی شدن جمله و فاصله‌ای که میان اجزای جمله می‌افتد، نیاز به درک اصطلاحات علوم خاص، موجب تعقید معنوی نیز شده است.

« در اول بهار که غزاله و بره در یک مرتع اجتماع یابند، عیار راه نشین برف با سر کوه رود و فراش نسیم، بساط جهان سپید گلیم، در هم پیچد، کوه دامن پیراهن گازری تا کمرگاه درنوردد، وسائس ابر، بشمشیر برق، طریق برف را ماده قطع کند.....دوسه چارپای، چنانکه از دست خیزد، بدست آریم.» (همان، ص ۹۹ و ۱۰۰)

استفاده از قیده‌های عربی:

این ویژگی قسمتی از تمایل به عربی نویسی است که یکی از ویژگی های سبکی این متون محسوب می شود. برای نمونه جملات زیر آورده می‌شود و این غیر از مواردی است که اییات یا جملات عربی در ادامه‌ی جمله‌ی فارسی آورده می‌شود.

«چون علامت عصیان ، نهاراً چهاراً ظاهر گردانید و آثار طغیان ، قولاً فعلاً فاش کرد...» (همان، ص ۲۳)

«مع القصه بطولها ، خواسته ام "...» (همان، ص ۴)

امروز، اسوه أمثالها، بدان شهر و حوالی...» (همان، ص ۲۵)
«و علی الرؤس الأشهاد میگفت که...» (همان، ص ۳۲)
«فی الجملة در خزان امانی کامرانی توقع کردن نادانیت» (همان، ص ۳۸)
«عقود منظوم و و نقود مختوم علی العموم... بگذاشت» (همان، ص ۴۳)
«هیئات فی قصتی طول و انت ملول، بدریایی افتادم که پیدانیت پایانش.» (همان، ص ۱۰۸)
و نیز ص ۸۰ و ۸۶

چینش دستوری متفاوت با فارسی:

«می راندم و صحرا از نیران تاتار در شب تار چون عکس دریا میدید و از چهار سوی گفت و گوی و های و هوی ایشان میشنید تا به مقصد رسید.» (همان، ص ۲۴)
مشاهده می کنیم که جمله با فعل آغاز شده است و جمله ی بعد در حکم قید حالت است. در نثر فارسی فعل غالباً در انتهای جمله قرار می گیرد. «در فارسی جز دو سه فعل "پرسیدن" و "گفتن" و "فرمودن" و "پاسخ دادن" ه با حذف فعل در آغاز جمله قرار می گیر، سایر فعل ها به ندرت در آغاز جمله قرار دارد.» (بهار، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۹۴) به عبارتی چینش نحوی جمله تابع زبان عربی بوده و جمله ی دوم دقیقاً جمله ی حالیه ایی برای فعل اول است.^۶

«در رفتند ، و کار از دست برفت ، و نانشسته قیامت بر خاست.» (همان، ص ۶۰)
« بدریایی افتادم که پیدانیت پایانش.» (همان، ص ۱۰۸)
کاربرد فعل در آغاز جمله با نحو فارسی مغایرت دارد. بی شک اکثر نویسندگان در این گونه چینش نحوی، تحت تاثیر زبان عربی بوده اند و این تاثیر پذیری منحصر به این سبک نیست و در نمونه های نثر مرسل مانند تاریخ بیهقی هم سابقه دارد.

استفاده از تکرارها

تکرار را غالباً در حیطه ی بدیع لفظی مورد بررسی قرار می دهند.
« بارانی آن باران دوخته بودم و سپر آن تیرباران راست کرده.» (همان، ص ۸۴)
«و از مخالفت رای و رویت، کشید، آنچه کشید و هنوز تا چه کشد.» (همان: ۱۷)
« بس پند که عقل داد من نشنیدم تا آخر کار هرچه دیدم دیدم^۷» (همان، ص ۷۵)
اما تکرار در سطح کلمه را از حیث دستوری نیز می توان بررسی کرد. برای نمونه در متن نفثه المصدور، تکرار صفات فاعلی به چشم می خورد که برای نمایش تکرار عمل استفاده شده است.)

اگر چه نمی‌توان تعدد نویسنده برای افزودن بار موسیقایی جمله را نیز از نظر دور داشت.) به نمونه‌ی زیر توجه کنید:

« و از صادر و وارد..... ترسان ترسان و پرسان پرسان احوال او بوده‌ام.» (همان، ص ۱۰)

نمونه‌ی دیگر تکرار دستوری در متن، تکرار افعال است. این ویژگی‌های را می‌توان در متون قبل از نفثه نیز یافت که در این نثر قرن هفتم نیز ادامه یافته است.

« از آن روز باز که شغل منصب، بر او قرار یافته است، قرار نیافته است و از آن وقت باز که کار بدین جمله بسته است، بنشسته است.» (همان، ص ۱۷)

نوع دیگر تکرار، استفاده از واژگان هم نویسه یعنی واژه‌هایی است که یک شکل نوشته میشوند و معانی مختلفی دارند.^۸ اما به هر روی سریان و جریان لفظی را به وجود می‌آورد. البته این موضوع از بحث دستور خارج و در حوزه‌ی معنا شناسی قابل طرح است، مانند نمونه‌های زیر:

«عظام را عظام لگدکوب شده» (همان، ص ۲)

«..... از ابکار و عون، ابکار و عون حرب را شناختی؟» (همان، ص ۱۸ و ۱۹)

« دیوان در جای اصحاب دیوان جای گرفته» (همان، ص ۹۵)

نتیجه گیری

چنانکه مشاهده میکنیم بیشتر ویژگی‌های سبک دستوری این کتاب، در راستای کمک به تطویل جملات به کار گرفته شده اند. این موضوع غیر از استفاده‌ی نویسنده از صنایع بلاغی است که معمولاً در بررسی ویژگی‌های سبکی آثار متکلف به آنها توجه می‌شود. استفاده‌ی مولف از نام آواها از همین نمونه است «در وقت عطعه کفاح و محمه جیاد و قعقه سلاح و ولوله اجناد، قلقل جام می وچپچاپ بوس و چشچش قلیه و...» (همان: ۴۰) استفاده از ویژگی‌های نحو فارسی و عربی اکثراً در راستای طولانی‌تر کردن جملات به کار گرفته شده است. همه‌ی این روش‌ها، استفاده‌ی متعمدانه، از ویژگی‌هایی است که نویسنده برای مصنوع کردن و پیچیدگی متن از آنها بهره جسته است. یکی از دلایل مهم استفاده از جملات مصنوع و پیچیده در متون هم‌دوره‌ی نفثه‌المصذور، ایجاد هماهنگی کلام و افزودن بار موسیقایی به متن است تا نثر به نظم نزدیک گردد. در بررسی‌های دقیق‌تر می‌توان به روش‌های بهره‌گیری از نکات دستوری در آفرینش متون نثر فنی و مصنوع و متکلف پرداخت.

در این میان بسیاری از این کاربردها مانند بدل، صفات مرکب، متمم‌ها و حروف اضافه به قول دستور نویسان امروزی جز نقش‌های تبعی محسوب می‌شوند و برای توضیحات بیشتر در کلام آورده

شده‌اند. نویسنده کمتر از جملات ساده‌ی دستوری و خبری استفاده کرده است و به جای آن ترجیح داده، از جملاتی با ساختار نحوی پیچیده تر استفاده کند. اکثر جملات این کتاب انشائی هستند و از این رهگذر این کتاب قابلیت بررسی زیادی در حوزه‌ی معنا شناسی را داراست.

پی‌نوشت

۱- در کتاب حروف اضافه و ربط خطیب رهبر، شواهدی قدیمی‌تر از نفثه‌المصدور برای استعمال "با" مترادف با "از" آمده است:

«رسول دیگر باره مشورت با سرگرفت» (تفسیر ابوالفتوح تصحیح شعرانی، ج ۵، ص ۳۷۵)

«گفتند ما را خطیبی می‌کن با ایشان مضایقه نکردم.» (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۹۴)

و نیز در استفاده از "با" مترادف "به"

«چون آن زیارت دریافتیم از آنجا با مکه آمدم.» (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۲۶)

۲- خطیب رهبر در کتاب حروف اضافه و ربط، بازین همه را، شبه حرف ربط نامیده و استفاده از

آن را در جمله برای استدراک می‌داند. (خطیب رهبر، ۱۳۶۷، ص ۲۰۱)

۳- "بر" پیشوند یا شبه پیشوندیست غیر فعال به معنی "بالا" و "استعلا" که بر سر فعل، صفت

و اسم می‌آید. بر گاهی معنی تأکیدی و تقویتی دارد. (فرشیدورد، ۱۳۸۶، ص ۲۷۲)

۴- "فرا" قید شبه پیشوندیست از اوستایی "fra" که در اصل به معنای به، بسوی و در پیش

است. (همان، ص ۲۷۷)

۵- "فرو" قید شبه پیشوندیست که در پهلوی فرود و فروت بوده و بر سر افعال و اسم‌ها می‌آید.

به معنی فرود و پایین

گاهی برای تأیید و تقویت فعل. (همان: ۲۷۸)

۶- در این رابطه ناتل خانلری در کتاب دستور تاریخی زبان فارسی نکات قابل توجهی را متذکر

شده است و تنها پیروی از نحو عربی را علت چپش متفاوت جملات در نثر این دوره نمی‌داند. او

می‌نویسد: «در فارسی دری دوره نخستین (از آغاز تا اوایل قرن هفتم) ساختمان جمله، از نظر ترتیب

اجزا آن نسبت به ادوار بعدی آزادی بیشتری دارد. تنوع ترتیب این اجزا در دوره‌ی اول که نتیجه‌ی

عوامل مختلفی مانند سادگی و پیروی از شیوه‌ی طبعی گفتار و تاثیر ساختمان عربی در ترجمه‌های

قران و مانند آنهاست، به اندازه‌ای است که طبقه‌بندی آنها را دشوار می‌کند.» (خانلری، ۱۳۷۸:

۲۶۶) تقدیم فعل بر فاعل، مفعول، قید و متمم در این طبقه بندی جای می‌گیرد.

۷- دو مثال اخیر را مصحح نفثه‌المصدور برای صله‌ی مبهمی آورده است که نویسنده برای

تعظیم و تفخیم آورده است.

۸ - کورش صفوی در کتاب از زبان شناسی به ادبیات که نگاهی تازه به مباحث سنتی ادبیات دارد، جناس تام را واژه های هم آوا - هم نویسه می نامد که تکرار کامل آوایی در آنها اتفاق می افتد. (ن. ک به فصل هشتم: توازن واژگانی)

منابع

۱. بهار، محمدتقی، (۱۳۷۳)، سبک‌شناسی، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
۲. خطیب رهبر، خلیل (۱۳۶۷)، دستور زبان فارسی کتاب حروف اضافه و ربط، تهران: سعدی.
۳. خطیبی، حسین (۱۳۷۵)، فن‌نثر در ادب پارسی، چ دوم، تهران: زوار.
۴. زیدری نسوی، نفثه المصدور (۱۳۷۰)، تصحیح امیر حسن یزدگردی، چ دوم، تهران: ویراستار.
۵. شمیسا، سیروس (۱۳۷۸)، سبک‌شناسی نثر، چ ۳، تهران: میترا.
۶. صفوی، کورش (۱۳۸۳)، از زبان‌شناسی به ادبیات، ج اول، چ ۳ تهران: سوره مهر.
۷. فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۶)، فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی، تهران: زوار.
۸. ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۸)، دستور تاریخی زبان فارسی، چ ۴، تهران: توس.